

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شرح عیون اخبار الرضا علیه السلام

استاد سید جعفر سیدان

مدرسه تابستانی حوزه علمیه خراسان

(حرم مطهر رضوی - دانشگاه رضوی، مدرسه میرزا جعفر)

جلسه (۳)

۱۶/۰۵/۱۴۰۲

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾^۱

«عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ عَنِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَدْنَى الْمَعْرِفَةِ قَالَ الْإِقْرَارُ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَلَا شَبِيهَ لَهُ وَلَا نَظِيرَ لَهُ وَ أَنَّهُ مُثَبَّتٌ قَدِيمٌ مَوْجُودٌ غَيْرُ فَقِيدٍ وَ أَنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ.»^۲

در ارتباط با عنوان بحث مان استفاده از کتاب شریف عیون اخبار الرضا عليه السلام در ارتباط با مسائل توحیدی که بحثی است کلامی، حدیثی که قرائت شد در روزهای قبل، جمله اول حدیث مورد صحبت بود و سخن به اینجا رسید که از معرفت لازم سؤال شده ادنی درجه معرفت، کمترین معرفتی که باید یک انسان در ارتباط با خداوند متعال داشته باشد چیست؟ حضرت هم فرمودند اقرار به یگانگی خداوند متعال و اینکه شبیهی نظیری برای خداوند نیست، در ارتباط با این مسئله عرض شد که نسبت خداوند متعال با کائنات چیست؟ خداوند متعال

۱- سوره اخلاص: آیات ۱ تا ۴ .

۲- عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱/ص ۱۳۳ باب ۱۱ باب ما جاء عن الرضا علی بن موسی عليه السلام من الأخبار فی التوحید

و کائنات اگر تعبیر کنیم چه نسبتی با یکدیگر دارند پاسخ چیست؟ به عرض رسید و تکرار شد که سه مطلب مطرح است، یکی اینکه آنچه ادعا می کنیم مستفاد از وحی چیست، و دیگر اینکه نظرات مشاهیر بشر در این زمینه چه چیز است؛ به عرض رسید که مستفاد از وحی اسن است که خدا و خلق هیچ گونه شباهتی با هم ندارند هیچ گونه سنخیتی باهم ندارند و بینونت است بین خدا و خلق نه بینونت مکانی، بینونت حقیقی، بینونت سفتی به تعبیری، یعنی در اصل توصیف غیر هم اند بینونت دارند از نظر حقیقت و این مسئله در دو روز گذشته مدارکش گفته شد، یعنی از آیات شریفه قرآن ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾^۳ و همچنین ﴿سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۴ که مهم ترین شرک، شرک در حقیقت است که چیزی در حقیقت با ذات مقدس حضرت حق یکسان باشد و روایات متعدده ای که از همین کتاب شریف عیون اخبار الرضا علیه السلام از موارد مختلف به عرض تان رسید و گاهی هم از بیانات دیگر معصومین اشاره ای شد که بیانات حضرت امیر علیه السلام، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام نیز فراوان این مطلب را فرمودند که ما در ارتباط با آنها ورودی نکردیم، بیشتر خواستیم از همین کتاب شریف عیون اخبار الرضا علیه السلام استفاده کنیم و اینها در این زمینه فراوان است بیانات شان از قبیل «تنزه عن مجانسة مخلوقات» منزّه است خداوند متعال از اینکه هم جنس باشد با مخلوقاتش، یعنی با کائنات و مخلوقات هیچ نوع شرک و مشابهتی در کار نیست،

۳- سوره شوری: آیه ۱۱ .

۴- سوره توبه: آیه ۳۱ .

نتیجه استفاده از روایات و آیات این شد به نظر خودمان که هیچ تشابهی در کار نیست با کلمه بینونت هم فرمودند با کلمه عدم تشابه هم، و حدیث آخری که روز گذشته به عرض تان رسید از حضرت رضا علیه السلام تعبیر بسیار جامع و کامل در این زمینه هست که فرمودند که در ارتباط با توحید سه طریق است، یکی نفی است، یکی تشبیه است، یکی اثبات بلا تشبیه، و فرمودند اولی و دومی باطل، آنچه درست است اثبات بلا تشبیه، این حاصل حرف های گذشته شد.

پرسش و پاسخ ۱

حال آنچه امروز به عرض تان می رسد سؤالاتی کردند یک از آنها این است که اگر رابطه بین خالق و مخلوق بینونت هست و سنخیتی نیست خواهشمند است آیات زیر را توضیح فرمائید، ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۵ آیه دیگر ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾^۶ آیه دیگر ﴿أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾^۷ آیه دیگر ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾^۸ این ها آدرس هم داده شده، این یک سؤال اول مربوط به بحث مان، این را جواب بدهم بعد سؤالات دیگر، ما می خواستیم وارد بشویم در بحث سنخیت ولی این سؤالات، سؤالات خوبی است لذا اول اینها را صحبت می کنیم؛ آنچه که همه مان به واقع وقتی مثل استفاده یک فقیه اصولی از عباراتی برای فهم مطلب برخورد کنیم به روایاتی که خواندیم،

۵- سوره ق: آیه ۱۶ .

۶- سوره انفال: آیه ۲۴ .

۷- سوره فصلت: آیه ۵۶ .

۸- سوره حدید: آیه ۳ .

روایات متعددی که خواندیم و آیات شریفه یک فقیه اصولی، عقلایی که از بیانات و عبارات استفاده می کنند چه جور از عبارتی که مورد خطاب قرار گرفته اند یا به طور کلی گفته شده برداشت می کنند اگر برداشت یک فقیه اصولی در ارتباط با عبارات را در نظر بگیریم به آن کیفیت برخورد کنیم گفتیم مستفاد همین است که صریح فرمودند اثبات بلا تشبیه، صریح فرمودند نفی غلط است، یعنی تعطیل و ابطال، و صریح فرمودند تشبیه غلط است، و صریح فرمودند که اثبات بلا تشبیه، این استفاده می شود آنوقت سؤال می شود پس این آیه ها چیست؟ آیه اول گفته می شود اگر سنخیت نیست و بینونت است تشبیه نیست این آیه چیست؟ ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۹ سوره ق آیه ۱۶، ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ ما که خدا هستیم از رگ گردن به انسان نزدیک تریم، این آیه را حدودا همه حفظیم، ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ خدا نزدیک تر است به انسان از رگ گردن، بلکه عبارت را می توانیم به این صورت هم بگوئیم که خدا به همه موجودات نه ما، اقرب در ارتباط با ما باشد من حبل الوريد، نسبت به همه موجودات از خود آن موجودات به آنها نزدیک تر است خداوند متعال همچنان که در ارتباط با ما اینچنین است، از ما به رگ گردن مان یعنی خودمان در حقیقت نزدیک تر است، چرا چون او خالق ماست به تعبیر معنای لغوی علت ماست، و ما مخلوق او هستیم و خالق احاطه دارد به مخلوق و مخلوق وابسته به اوست، لذا در حقیقت باید گفت از خود مخلوق به مخلوق نزدیک تر است چون

۹- سوره ق: آیه ۱۶ .

مخلوق وابسته محض است به او بنابر این وابستگی را می رساند، می رساند
وابستگی و احاطه حضرت حق به او و ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ
الْخَبِيرُ﴾^{۱۰} چون خالق است علیم است، آگاه است، محیط است، قریب به این
معناست قریب به معنای اینکه گاهی می گوئیم چیزی به چیزی قریب است یعنی
قرب مکانی مقصودمان است، از نظر مکان قریب به هم اند، آنوقت که قرب
مکانی باشد اینجاست که زمینه سنخیت در کار هست، وقتی قرب مکانی است
از نظر مکانی یعنی این شیء مکانی است، آن شیء هم مکانی است، هردوی
شان مکانی اند به هم چسبیده اند به هم نزدیک اند اینجا زمینه مسئله سنخیت
مطرح می شود و با سنخیت مناسب است، پس می شود گفت که چنین قرب
مکانی اگر باشد لازمه اش در مواردی سنخیت خواهد شد، ولی اگر قرب مکانی
و بعد مکانی مقصود نیست، بلکه احاطه قیومیت حضرت حق است، احاطه ذات
مقدس پروردگار است، قیومیت ذات مقدس پروردگار است و وابستگی کائنات
به خداوند متعال است هیچ با سنخیت تلازم ندارد، بلکه اگر چنانچه سنخیت
باشد، سنخ هم باشند قیومیتی نیست به یک معنا، سنخ هم اند یعنی در حقیقت
مشترک اند، این هم مثل اوست چون این هم مثل اوست، وقتی مثل او شد همان
احکام خود او را دارد مثل او خواهد بود، گفتن اینکه یکی قیوم است و محیط
است معنا نخواهد داشت، پس بنابر این این آیه شریفه ای که ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ

۱۰- سوره ملک: آیه ۱۴.

مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ^{۱۱} هیچ تلازم با سنخیت ندارد بلکه قیومیت حضرت حق را می‌رساند، احاطه علم حضرت حق را می‌رساند و مشکلی نخواهد داشت که معلوم است و هرگر دلالت بر اینکه ذات مقدس حضرت حق سنخ باشد ندارد، بله اگر چنانچه این قرب و بعد، قرب و بعد مکانی می‌بود و هر دو می‌گفتیم موجود مکانی هستند زمینه اینکه اینها نسبت به یکدیگر سنخیتی داشته باشند این زمینه را داشت ولی قرب و بعد مکانی به جد نفی می‌شود و مشخص است که ذات مقدس حضرت حق بعد و قرب مکانی در کار نیست با کائنات، پس آیه شریفه در ارتباط با مسئله ای که گفتیم هیچ نوعی تنافی ای که ندارد بلکه با توجه به ادله قطعی ای که گفتیم بینونت، بینونت مکانی نیست که البته اینجا بحث نکردیم ولی در بحث های معارفی مشخص است که بینونت خدا و خلق بینونت مکانی نیست که در خود حدیث هم هست بینونت عزلی نیست بینونت مکانی نیست بلکه بینونت بینونت صفتی تعریف شده یعنی در توصیف و حقیقت با یکدیگر بینونت دارند.

سؤال: حاج آقا از خود آیه استفاده نمی‌شود که نحن و الیه دو چیز است؟
پاسخ: بله مشخص است ولی بحث سنخیت مطرح است و الا عینیت نیست، از خود آیه استفاده می‌شود دو تا هستند، دو چیز بودن استفاده می‌شود بر خلاف آن مسلک عینیت، اما اگر کسی بگوید دو چیز است اما سنخ هم اند، می‌گوییم نه سنخ هم بودن استفاده نمی‌شود.

۱۱- سوره ق: آیه ۱۶ .

سؤال: آیه نفخت فیه من روحی چه جور معنا می کنید؟

پاسخ: آن هم که یازده حدیث داریم که معنا کردند، اگر ظاهرش را معنا کنیم که خیلی زشت است که خدا چیزی است، یک روحی دارد، روحش هم قابل تقسیم است، تجزیه شده و یک قسمتش کنده شده و به آدم داده شده، این از مسلمیات همه عقلاست که باطل است، یعنی خداوند قابل تجزیه و تقسیم نیست، آنوقت حدیث معنا کرده که این اضافه، اضافه تشریفی است، نفخت فیه من روحی از باب بیت الله، از باب ثارالله است، خدا خون ندارد می گوئیم ثارالله، خدا خانه ندارد می گوئیم بیت الله، مکه و کعبه بیت الله است، اضافه می شود اضافه تشریفیه، چون این روح عظمت دارد خدا به خودش نسبت داده و فرموده است ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^{۱۲} پس اضافه، اضافه تشریفی است مشکلی ندارد.

آیه دوم ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾^{۱۳} اولاً اثبات می کند که دو چیز هست، خدائی است و دیگری است، که قلب یک انسان مؤمن، انسان به طور کلی اینجا مطرح است، دو چیز است خدا هست و کائنات، اینکه مشخص است و از بحث مان خارج است، معنی آیه چیست؟ سؤال اینجور می شود که فرموده ﴿يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾ حالا که يحول فاصله می شود بین انسان و قلبش، یعنی انسان می خواهد یک تصمیمی بگیرد نمی گذارد، خدا مانع می شود از این

۱۲- سوره حجر: آیه ۲۹.

۱۳- سوره انفال: آیه ۲۴.

تصمیم این دلالت کند بر اینکه بینونت نیست و سنخیت است، از باب اینکه مربوط به قلب می شود، استدلال ظاهرا باید اینجور باشد، یعنی چون مربوط می شود به انسان حالا که مربوط شد پس سنخ انسان است، خیر اتفاقا عکس است، دو چیز فرض شده منتهی یک چیز محیط است و دیگری محاط است، یک چیز قیوم است و دیگری تحت قیمومیت است، پس آیه می رساند احاطه حضرت حق را، می رساند قیمومیت حضرت حق را، و بالتیجه هیچ نوع منافاتی با عدم سنخیت که ندارد بلکه ظهور در عدم سنخیت هم هست، دو چیزی است که اینها یکی اش احاطه دارد یکی محیط است و یک محاط است، ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾ این هم استدلال از این آیه برای سنخیت و نفی بینونت به نظر که نمی رسد بلکه زمینه عکس را دارد.

آیه سوم ﴿أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾^{۱۴} این هم دیگر از حرف های قبلی مان مشخص شد، اینها اعلام می کند که خدا احاطه دارد، احاطه داشته خدا معنایش این نیست که سنخ خلق است، معنایش این نیست که با خلق مابینت ندارد بلکه چون او محیط کلی و کامل و خلق محاط اند، محیط و محاط دو حقیقت باشند هیچ مشکلی در کار نیست، پس باز آیه در ارتباط با مسئله سنخیت و نفی بینونت هیچ نقشی ندارد.

آیه آخر، آن آیات دیگر را که من برخورد نکردم که دیگران از این آیات بخواهند استفاده کنند اما آیه آخر را برای عینیت استفاده کردند، آیه آخر سوره

۱۴- سوره فصلت: آیه ۵۶.

حدید آیه ۳ ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾^{۱۵} او اول است و او آخر
 است که در حدیث دارد چند آیه هست که نازل شده تا آنها که تعمقی در این
 مسائل دارند از این آیات غفلت نکنند و از این آیات استفاده کنند یکی سوره
 توحید است و دیگر آیات اول سوره حدید که این آیه هم از همان آیات است،
 ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ﴾ او اول است و او آخر است، این را آنهایی که قائل به عینیت
 اند که انشاءالله بحث عینیت را خواهم گفت مفصلاً که بحث سوم مان خواهد
 بود، بحث دوم بحث سنخیت است و بحث سوم بحث عینیت است که انشاءالله
 مطرح خواهد شد از این آیه خواستند از نظر نقلی استفاده کنند، استدلال نقلی
 شان به این آیه است گفتند قرآن فرمودند است ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ﴾ خداست که
 اول است و آخر است یعنی همه چیز است پس یعنی به اضافه اینکه سنخ اشیاء
 است اصلاً خود اشیاء است، نه تنها سنخیت بلکه عینیت، ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ﴾
 آنوقت پاسخش از خود آیه این است که آیه را که بخوانیم خود آیه جواب می
 دهد، ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ و او به هر
 چیزی داناست، پس یعنی اشیائی است و خدائی است، یعنی ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ﴾
 دلیل بر عینیت نخواهد بود اگر عین اشیاء باشد دیگر ﴿هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ
 عَلِيمٌ﴾ معنا نمی دهد، در آخر آیه پاسخ عینیت آمده، اما سائل سؤالی که کرده
 درباره سنخیت است، این را باز می گوئیم که معنایی که شده است در روایات
 و احادیث که مسلماً گفته می شود که خود قرآن گفته آیات محکم داریم آیات

۱۵- سوره حدید: آیه ۳.

متشابه داریم آنوقت آیات متشابه را باید از آنهایی که خدا علم به آنها داده است که ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾^{۱۶} که در احادیث تأکید شده که ما اهل علم هستیم یعنی ائمه معصومین علیهم السلام آنوقت اینها معنا فرمودند ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ﴾ هو الاول یعنی اول بلا اول، یعنی او ازلی است، اول ندارد، اولی که اینجا هست یعنی اول بلا اول، اول است یعنی ازلی است اینجور نبوده که نبوده خدا درست شده، خدا بوده است و بوده است و ازلی است، او اول است، او آخر است یعنی او ابدی است، همه چیز فانی می شود باز خدا هست، مجدد ایجاد می کند، اوست که اول است و آخر است، ازلی و ابدی است، پس وقتی که معنای همه چیز بودنش نفی شد بخاطر آخر خود آیه و بخاطر ادله قطعیه ای که در دین مان هست که ذات مقدس حضرت حق غیر از کائنات است عین کائنات نیست آنوقت معنایش چیست؟ معصوم معنا کرده است، ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ﴾ یعنی او ازلی و ابدی است، پس این چند آیه ای هم که سؤال فرموده بودند صحبتش شد و منافاتی با عدم سنخیت و اثبات بینونت در کار نیست.

اما سؤال دیگری هم که فرمودند آن هم مربوط به بحث است، ظاهر و باطن هم در روایات اجمالا عرض می کنم، من دو جلدی نوشتم به نام آیات العقائد آنجا مفصل بیان شده که هو الظاهر یک معنایش این است که یعنی آشکار است، یعنی هر کسی که حالت انکار و لجاج نداشته باشد آشکار است که این عالم را آفریدگاری است ظاهر است، ظاهر معنای دومش این است که یعنی غالب

۱۶- سوره عنکبوت: آیه ۴۹.

است، یعنی اوست که برتر است ظاهر به این معنا، هر دو معنا در روایات آمده، باطن است یعنی از هر چیزی به همه چیز نزدیک تر است، و نزدیک تر از هر چیزی به خود آن چیز، همان که قبلا هم صحبت شد، این معانی ای است که در خود روایات شده و به تفصیل در آن دو جزوه آیات اعتقادی در قسمت اولش اتفاقا اولین آیه ای که بحث شده همین آیه است.

پرسش و پاسخ ۲

و اما سؤالی که اینجا فرمودند با توجه به روایات تشبیه که مطرح شد و اینکه اهل البیت علیهم السلام آن را رد کرده اند ملاک و علت بطلان آن تعبدی است یا عقلی؟ اگر تعبدی است که جایگاه اصول اعتقادی تعبد نیست، اگر عقلی است ملاک آن چیست؟ روایاتی که گفته شد در ارتباط با نفی تشبیه، درست است از این روایات استفاده نفی تشبیه می شود، اما آیا این نفی تشبیهی که گفته شد ملاک عقلی دارد یا خیر، تعبدی است یا عقلی است، اگر تعبدی است بحث های اعتقادی تعبدی نیست، تعبد این آیات یا این روایات بخواهیم بکنیم، و اگر عقلی است آن ملاک عقلی چیست؟

جواب این است که در این مسئله بودیم یعنی بعد از آنکه کسی قرآن را قبول کرده، ما در ارتباط با گروهی که صحبت می کنیم از قرآن می خواهیم بینیم چه استفاده می شود نسبت به گروهی هستند که قرآن و حدیث را قبول کردند یا اگر قبول نکردند می خواهیم بگوئیم از قرآن و حدیث چی استفاده می شود، پس ابتداءً بحثی که ما داشتیم بحث این بود که چی استفاده می شود از قرآن و حدیث،

آنوقت کسی که قرآن و حدیث را قبول کرده، پذیرفته وحی را، چون وحی را پذیرفته است چیزی که به طور مسلم در وحی آمده باشد ضد عقل هم نباشد که گفتیم ضد عقل هم در وحی نداریم طبعاً می پذیرد، پس بنابر این ما صحبت و حرف مان در جمع و گروهی است که اینها وحی را پذیرفته اند، چون وحی را پذیرفته اند وقتی در وحی مسئله ای مشخص و روشن گفته شده باشد اصل روشنی در وحی باشد، و وحی را پذیرفته است، آنوقت اگر چنانچه دلیل عقلی هم کنارش باشد که هست و در خود وحی هم آمده، دلیل عقلی اش را هم صحبت کردیم و اشاره کردیم و خواهیم گفت انشاءالله، نباشد هم وقتی مسلم باشد در وحی و ضد عقل نباشد کسی که وحی را قبول کرده است، قبول می کند، پس اینگونه شد سؤالی که شده است آیا آنچه در این روایات آمده است و نفی تشبیه را اعلام کرده است بخواهیم معتقد بشویم، تعبدا معتقد می شویم یا تعقلاً؟ اگر تعبدا معتقد می شویم که بحث های اعتقادی بحث های تعبدی نیست اگر تعقلاً معتقد می شویم، دلیل عقلی اش چیست؟ این سؤال بود، جواب این شد که در ارتباط با مسائلی که مطرح می کنیم با توجه به قبول وحی است به حکم عقل، ما اگر چیزی را به حکم عقل قبول کردیم حتی اگر چنانچه دلیلش را نداریم می پذیریم، مثلاً ما معتقدیم به عوالمی قبل از این عالم هیچ اطلاعی نداریم ادله عقلی هم نداریم، اما چون وحی ای که قبول کردیم نسبت به عوالمی قبل از این عالم مطالبی فرمودند قبول می کنیم، همین قدر که ضد عقل نیست، نسبت به مسئله قیامت، اصل قیامت بعد از قبول خدا به حکم عقلی

است، و الا استدلال عقلی بر آن نداریم، مخصوصا به خصوصیات و آنچه در ارتباط با قیامت و بهشت و دوزخ هست در عین حال می پذیریم، پس اگر به حکم عقل چیزی را، مکتبی را پذیرفتیم که این مکتب حق است، عقل می گوید آنچه در این مکتب می گوید باید بپذیریم، مثل اینکه دکتری را به حکم عقل فهمیدیم از بقیه دکترها تخصصش در این رشته از کسالت بیشتر است و فهمیدیم قابل اطمینان است، نسخه اش را نگاه می کنیم نمی توانیم هم بخوانیم، این طرف و آن طرف هم می رویم در داروخانه ها تا اینکه هر داروخانه ای که این نسخه را داشته باشد بگیریم و بخوریم، فرمول هایش را هم بلد نیستیم، یعنی تعبد می کنیم به کسی که به حکم عقل ما را به او متعبد کرده، اینجا هم ما به حکم عقل به وحی رسیدیم، که قبلا گفتیم، گفتیم حرکت ما حرکت عقلانی است و به حکم عقل به خدا رسیدیم و به حکم عقل به وحی رسیدیم وقتی که به حکم عقل رسیدیم به وحی عقل مان می گوید آنچه که در وحی هست همین قدر که ضد عقل نباشد که ضد عقل هم گفتیم نداریم در وحی نتیجتا بایستی که بپذیریم، پس این هم برای اینکه تعبدش هم مشکلی ندارد به اضافه اینکه ادله عقلی داریم، یعنی ادله عقلی داریم برای اینکه اگر سنخیت باشد دو تا اشکال حداقل لازم می آید، که حالا در بحث سنخیت کم کم واردش می شویم، که انشاءالله در بحث سنخیت خواهیم گفت که اگر سنخیت باشد تالی فاسد های بسیار عقلی دارد و از نظر عقلی جایز نیست که قائل بشویم به سنخیت چون لازم می آید که یا معتقد به اجتماع نقیضین بشویم که روز گذشته گفتیم و یا نفی ممکن را قائل شویم، و یا

اینکه تعدد قدما لازم می آید که آن هم به حکم عقل باطل است، بنابر این نتیجه این شد که مشکلی ندارد، هم تعبد به این روایات و آیات بی اشکال است چون اصل حجیتش را به حکم عقل فهمیدیم، و آنچه را به حکم عقل حجیتش را فهمیده باشیم تضاد با عقل که نداشته باشد بایستی بپذیریم و هم دلیل عقلی داریم.

پس جایگاه اصول اعتقادات عقلی است ولی دو جور است، یک عقلی است که خودش را بفهمیم، دوم به حکم عقل قبول کنیم، لذا گفتیم عواملی قبل از این عالم مثلا عالم ذر قبول داریم، ما از عالم ذر خبری نداریم ولی چون در احادیث بسیار هست قبول داریم چون احادیث را به حکم عقل قبول کردیم، قیامت و مسائل مربوط به قیامت، عالم برزخ و مسائل مربوط به عالم برزخ از نظر عقلی هیچ دلیلی نداریم، چیزی برای مان نیست، ولی آنچه هست این است که به حکم عقل قبول کردیم وحی را، در وحی آمده است، آنچه به حکم عقل قبول کرده باشیم بایستی مورد قبول مان باشد پس تعبدی بودنش هم مشکلی ندارد به اضافه اینکه عقلانی هم هست، یعنی دلیل عقلی هم داریم، این نسبت به جمله اول، حالا ملاک چیست در مسئله بعد خواهیم گفت.

ارتباط خالق با مخلوق در فلسفه (سنخیت)

پس نتیجه ای که گرفتیم این شد که آنچه مستفاد از وحی است گفتیم، حال مطلب دیگر این است که جمعی گفتند خدا و کائنات بین شان سنخیت است، این نظر بعدی که نظر ابتدایی مرحوم آخوند ملاصدرا همین بود ولو بعدا از این نظر

برگشته ایشان، حرکت کرده پیشروی کرده و رسیده است به عرفان ابن عربی، که انشاءالله صحبتش را خواهیم کرد، حال امروز در حد طرح مسئله، مسئله این است که در حکمت متعالیه در اسفار، نسبت خالق و خلق خدا و کائنات، نسبت سنخیت است، می گوئیم سنخیت یعنی چه؟ سنخیت گاهی گفته می شود که انشاءالله باز صحبتش خواهد شد، به معنای ارتباط، یعنی باید مربوط به هم باشند، این مشکل ندارد، که می گوئیم بین خدا و خلق ارتباط است بله، ارتباط که هیچ می گوئیم اقرب من حبل الوريد، محیط است، پس سنخیت را اگر کسی بگوید به معنای ارتباط است می گوئیم مشکلی ندارد، ارتباط خدا و خلق که معلوم است، خدا خالق است، خدا قیوم است خدا محیط است و امثال این تعبیری که می کنیم مسلم است ارتباط صد در صد است، پس سنخیت به معنای ارتباط مشکل ندارد، سنخیتی که می گوئیم همان که در لغت هم آمده، سنخ در لغت به معنای اصل، ریشه، اساس همینی که همه مان از خود سنخیت بهتر می فهمیم، یعنی سنخ هم اند یعنی مانند هم اند، با یکدیگر در حقیقت شرکت دارند، منظور از سنخیت این است، اگر این باشد منظور از سنخیت می گوئیم اولاً باید اثبات کنید که کجا گفتند سنخیت است بین خدا و خلق، در این مورد کجا گفته شده سنخیت، در مواردی در همین کتاب نه‌ایه آمده که مسئله سنخیت را مطرح کردند، آدرس هایش را اشاره می کنم، یکی اش را هم می خوانم انشاءالله، صفحه ۱۸ و ۱۹ نه‌ایه الحکمة، صفحه ۱۸۳ نه‌ایه الحکمة که گفتند بین خدا و خلق سنخیت است، سنخیتی که می گوئیم ظهور عبارت شان همین است که

گفتیم یعنی اشتراک در حقیقت، در حقیقت یک چیز اند، و صفحه ۲۸۰ و صفحه ۲۸۱ و صفحه ۳۱۶، حال همین ۳۱۶ را بخوانم، از صفحه ۳۱۵ می خوانم تا برسم «الفصل العشرون في العالم العقلي و نظامه و كيفية حصول الكثرة فيه ؛ قد تحقق في مباحث العلة و المعلول أن الواحد لا يصدر عنه إلا الواحد»^{۱۷} می گویند یکی از بحث هایی که قبلا گفتیم این است که الواحد لا يصدر منه الا الواحد، یعنی اگر چیزی حقیقتا یکی باشد جز یک چیز از او صادر نمی شود و لذا بعد اصرار دارند که خداوند متعال چون واحد حقیقی است هیچ ترکیب در خدا نیست، ترکیب خارجی، ترکیب ذهنی، ترکیب عقلی، ترکیب وهمی، هیچ نوع ترکیبی در خدا نیست واحد حقیقی است، از خدا جز یک چیز ساخته نیست، لذا یک کار فقط می کند خدا و آن اینکه عقل اول را درست کرده بقیه همه می شود مربوط به عقل اول، حال چطور تکرر می شود این صحبتش را خواهیم کرد که امروز نمی رسیم، «أن الواحد لا يصدر عنه إلا الواحد و لما كان الواجب تعالی واحدا بسيطا من كل وجه لا يتسرب إليه جهة كثره» در خدا جهت کثرتی نیست «لا عقلية و لا خارجية واجدا لكل كمال وجودي وجدانا تفصيليا» یعنی همه کمالات را به تفصیل واجد است «في عين الإجمال» که اینها بحث های خاص خودش را دارد که در عین کشف تفصیلی اجمالی در کار هست «لا يفيض» این واحد که خداست «لا يفيض» افاضه نمی کند «إلا وجودا واحدا بسيطا» فقط خدا یک کار می کند لا یصر من الواحد الا الواحد، یک کار می کند «لا يفيض إلا

۱۷- نهاية الحمة (طباطبایی): ص ۳۱۵ المرحلة الثانية عشر، الفصل العشرون

وجودا واحدا بسیطا له کل کمال وجودی» که این وجود هم همه کمالات را دارد
منتهی وجودی است که وابسته به خداست «لمکان المسانحة بین العلة و المعلول»
چون باید بین علت و معلول سنخیت باشد، چون اگر بین علت و معلول سنخیت
نباشد لصدر کل شیء من کل شیء، علت و معلول باید بین شان سنخیت باشد،
تعبیر می کنند به سنخیت وجودی یعنی از نظر وجودی باید سنخ هم باشند، چه
اینکه اگر سنخیت نباشد از این علت این معلولی که صادر شده، هر چیزی از هر
چیزی می شود صادر بشود، پس باید یک سنخیتی باشد تا از آن چیزی صادر
شده باشد، پس بین شان سنخیت است، داریم برای اثبات نسبت مان عبارت می
خوانیم، نسبت می دهیم به مرحوم علامه طباطبائی که ایشان قائل اند به سنخیت
بین خدا و خلق، دلائل مان را برای این نسبت می گوئیم، یک دلیلی در صفحه
۳۱۶ کتاب نهاییه که داریم می خوانیم، «لمکان المسانحة بین العلة و المعلول له
الفعلیة التامة من کل جهة و التنزه عن القوة و الاستعداد.» ذات مقدس برایش همه
چیز فعلیت دارد تمامیت دارد و در هر حال خداست که علت است و دیگران همه
معلول که باشند که یک معلول خدا بیشتر ندارد بقیه معلول او هستند بین شان
سنخیت است، پس در این عبارت صفحه ۳۱۶ ایشان به صراحت فرمودند که
بین علت و معلول بایستی که سنخیت باشد و خداوند علت است و کائنات
معلول اند، پس بایستی بین شان سنخیت باشد، این طرح بحث شد، عبارت دیگر
هم در این زمینه فردا می خوانیم، وارد بحث سنخیت می شویم، ادله سنخیت را
انشاءالله بیان می کنیم و پاسخ هایی به این ادله سنخیت انشاءالله خواهیم گفت.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ